

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث امامت یکی از بحث‌های بسیار مهمی است که در اسلام مطرح است و منشأ این اختلاف عظیمی که امروز در جامعه اسلامی هست همین بحث امامت است. آن تعبیر معروفی که ما سلّ فی الإسلام سیفٌ مثل ما سل فی الإمامة، آن مقداری که در مورد امامت در اسلام جنگ واقع شده و شمشیر کشیده شده، در هیچ موضوعی از موضوعات جنگی این چنین و به این اندازه واقع نشده. اهمیتش اقتضا می‌کند که ما در درجه‌ی اول ببینیم که قرآن کریم نسبت به مسئله‌ی امامت آیا بیانی دارد یا خیر؟ و عمدتاً هم اثبات این هست که بعد از نبی اکرم(ص) ما این حقیقت را داشته باشیم، یعنی برخی از آیات مثل «إني جاعلك للناس إماما» تعبیر به امامت و رسیدن حضرت ابراهیم به مقام امامت، تصریح قرآن است. ولی آنچه که ما دنبال آن هستیم این است که بعد از نبی اکرم، خدای تبارک و تعالی منصب امامت را برای افرادی قرار داده باشد، آیا چنین مطلبی از قرآن استفاده می‌شود یا خیر؟ ببینیم آیاتی در این زمینه وجود دارد یا نه.

عرض کردم اگر کسی بحث قرآنی مسئله‌ی امامت را دقیق دنبال کند پاسخ بسیاری از سؤالاتی که هست در مورد علم امام، عصمت امام، این فضایی که برای ائمه علیهم السلام بیان می‌شود، آنها به راحتی قابل جواب خواهد بود.

مرحوم علامه حلی در کتاب منهاج الکرامه که فی معرفة الإمامه است در المنهج الثانی فی الادلة المأخوذة من القرآن، ادله‌ای را از قرآن برای مسئله‌ی امامت اقامه فرموده، چهل آیه یا چهل برهان از قرآن مرحوم علامه حلی بر امامت امیرالمؤمنین(ع) ذکر کرده، آن وقت اولین آیه‌ای را که مطرح کرده که ما هم می‌خواهیم همین را مورد بحث قرار بدهیم معروف به آیه ولایت است، آیه 55 از سوره مبارکه مائده «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**».

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تلخیص الشافی جلد دوم صفحه 10 می‌فرماید «و أما النص علی إمامته» یعنی امامت امیرالمؤمنین «من القرآن، فأقوی ما يدلّ علیها» قویترین آیه‌ای که دلالت بر امامت امیرالمؤمنین دارد این آیه است «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**». پس هم مرحوم علامه و هم مرحوم شیخ طوسی معتقدند که مهمترین آیه در قرآن کریم در مورد ولایت این آیه شریفه است. وجه اهمیتش قبل از اینکه استدلال به آیه را ذکر کنیم این است که در این آیه کلمه‌ی (ولایت) آمده، ولّیکم و کلمه‌ی (إنما) هم آمده.

ما هیچ آیه‌ای نداریم که این دو خصوصیت با هم در آن جمع شده باشد فقط تنها آیه‌ای که آن مقداری که در ذهن من هست، خود شما هم یک تتبعی بفرمایید، تنها آیه‌ای که این دو خصوصیت یعنی هم حصر و هم کلمه‌ی ولی در آن آمده این آیه شریفه است، لذا از این جهت این دو بزرگوار فرمودند قویترین دلیل بر ولایت امیرالمؤمنین (ع) و امامت حضرت این **آیه‌ی 55 سوره**

ما وقتی کتب مخالفین را می‌بینیم، مخالفین فراوان حول این آیه بحث کردند، در تفاسیرشان، در کتب اعتقادی‌شان و بزرگان‌شان در صدد برآمدن که اشکالاتی را مطرح کنند، ما در این آیه شریفه در سه جهت باید بحث کنیم، یک جهت این است که خود دلالت و مدلول آیه چیست؟ جهت دوم روایاتی که از عامه و خاصه در حول این آیه شریفه وارد شده که اساساً بر حسب آن روایات تردیدی باقی نمی‌ماند که این آیه در مورد امیرالمؤمنین(ع) بوده و جهت سوم شبهاتی است که حول این آیه شریفه و استدلال به این آیه شریفه وارد کردند. شبهاتی که مخالفین ذکر کردند که البته برخی از آن شبهات را در استدلال به آیه مورد توجه قرار می‌دهیم.

در این آیه اولین مطلب کلمه‌ی «إنما» است، انما را اجماع علمای ادب بر این است که مفید حصر است و یک تعبیر لطیفی وجود دارد و آن اینکه کلمه‌ی «إنما» هم نقلاً و هم عقلاً دلالت بر حصر دارد اما نقلاً برای اینکه همه‌ی علمای ادب می‌گویند این دلالت بر حصر دارد اما عقلاً چطور؟ این «إنما» مرکب از یک اثبات و نفی است، «إن» دلالت بر اثبات دارد و «ما» مای نافی است و دلالت بر نفی دارد. بعد که آمده ترکیب شده بعد از ترکیب هم اثبات و نفی‌اش به قوت خودش باقی است، یعنی بعد از ترکیب نمی‌گوئیم که انما یک کلمه‌ی دیگری است، انما مرکب از همان «إن» و «ما»ی نافی است. اینجا یا باید بگوئیم این اثبات و نفی هر دو بر یک شیء واحد وارد می‌شود، می‌گوید این محال است که متکلم بخواهد یک فعل، یک شیء یا یک موضوع را هم اثبات کند و هم نفی کند.

پس باید متعلقات‌های اینها متعدد باشد، متعلق «إن» باید یک چیزی باشد و متعلق «ما»ی نافی یک چیز دیگری باید باشد. حالا متعلق‌ها چیست؟ اینجا دو احتمال وجود دارد، بگوئیم متعلق «إن» آنست که مذکور در کلام نیست و متعلق «ما» آنست که مذکور در کلام است، این هم بالوجدان می‌دانیم باطل است، بگوئیم انما زید قائم می‌خواهد با این «إن» آنچه مذکور در کلام نیست را اثبات کند و مای نافی بیاید در آنچه که مذکور در کلام است، چون معنایش این است که زید قائم نیست.

پس متعلق «إن» می‌شود مذکور در کلام، متعلق «ما» می‌شود غیر مذکور در کلام، یعنی چه؟ یعنی انما زید قائم متعلق إن می‌شود قیام زید یعنی زید قائم است، متعلق «ما» می‌شود غیر زید. یعنی می‌خواهد بگوید زید قائم است و غیر زید قائم نیست «وهذا معنى الحصر».

پس ببینید اگر این راه را طی کردیم و این استدلال را طی کردیم خودش یک استدلال عقلی است، به خوبی دلالت دارد بر اینکه انما دلالت بر حصر دارد. حالا مجالی نشد مجدداً مراجعه کنیم ولی در ذهن می‌آید امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب بیع یک جایی مناقشه دارند در اینکه «إنما» موضوع برای حصر باشد. خود اهل سنت هم در این جهت بحثی ندارند و حصر را قبول دارند.

اما نکته‌ی دوم کلمه‌ی ولیکم الله؛ (إنما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا)، ولی شما فقط خدای تبارک و تعالی و رسول و کسانی که ایمان آوردند منتهی والذین آمنوا را محدود می‌کند به اینکه «الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» که به توضیح آنها می‌رسیم.

از دعوای مهم بین شیعه و سنی در کلمه «ولی» است یکی در همین آیه و یکی هم در حدیث غدیر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» ببینیم کلمه‌ی ولی به چه معناست؟ ما وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم در مقایسه می‌گویند واو، ل، ی، اصل صحیح بدل علی قرب، دو چیز که نزدیک به هم باشد عرب می‌گوید «بلیه»، دلالت بر قرب دارد. يقال؛ تباعد بعد ولی، یعنی بعد از اینکه نزدیک بود دور شد، جلس مما یلینی یعنی یقاربنی، بعد صاحب مقایسه می‌گوید و من الباب، از همین باب المولی هم به معنی

می‌گویند مولا، این را زیاد خواندید مخصوصاً در رُوات، و هم به معنای می‌گویند مولا، به رفیق می‌گویند ولی. به حلیف کسی که هم پیمان انسان است و انسان با او قسم خورده، به ابن عم پسرعمو، به ناصر یعنی کسی که انسان را کمک می‌کند، به همسایه هم می‌گویند ولی. بعد صاحب مقایس می‌گوید کَلَّ هَؤُلَاءِ مِنَ الْوَلِيِّ وَهُوَ الْقَرَبُ وَكَلَّ مِنْ وَلِيٍّ أَمْرٌ الْآخِرُ فَهُوَ وَلِيٌّ، هر کسی که عهده‌دار کار دیگری بشود می‌شود ولیّ او، و فلانْ اُولی بكذا اُی اُحرى به و أُجدر؛ این اُولی لک فأُولی در قرآن کریم به چه معناست؟ معناه قاربه ما یهلهکه، آن هم از همین ماده‌ی ولی است، یعنی چیزی که بخواهد او را به هلاکت برساند (جهنم) این عذاب بر او نازل شد.

در لسان العرب می‌گوید الولی هو الناصر و قیل المتولی لأُمور العالم و الخالیق القائم بها، آنچه متولی امور عالم و خالیق است و من اسمائه تعالی الوالی، والی را چه می‌گویند؟ چرا می‌گویند والی؟ سلطان را چرا می‌گویند سلطان؟ چون هو مالک الاشیاء، در مورد خدای تبارک و تعالی مالک الاشیاء است، المتصرف فی الاشیاء است، قال ابن الاثیر و کأنّ الولاية تشعّر بالتدبیر و القدرة و الفعل، ابن اثیر در نهایی خودش می‌گوید جایی که این سه عنوان در کسی جمع شود تدبیر داشته باشد، قدرت باشد و فعل هم انجام بدهد، عرض می‌کنند به والی.

لسان العرب از سیبویه نقل می‌کند که الولاية بالفتح مصدرٌ و بالكسر می‌شود اسم مصدر و بالفتح می‌شود مصدر، مثل اِمَارَت و اِمَارَت. بعد اشاره می‌کند ولیّ یتیم الذی یلی امره، ولیّ زن الذی یلی عقد النکاح علیها، آنکه عهده‌دار عقد نکاح بر این زن می‌شود، نتیجه این است که ولی معنای اصلی‌اش قرب است، قربی که نه فقط مجرد قرب جسمانی باشد که آن هم یکی از مصادیقش است، قربی که در اثر قرب این ولیّ عهده‌دار کار متولیّ هم می‌شود، یعنی ما اگر ریشه‌یابی کنیم تمام این معانی دیگری که برای ولی ذکر شده، مرحوم علامه امینی در جلد اول الغدیر صفحه‌ی 362 برای این کلمه 27 معنا ذکر کرده ولی تمام اینها روحش به همین برمی‌گردد که یک کسی کار دیگری را انجام بدهد، چرا به رفیق می‌گویند ولی؟ چون وقتی انسان کاری داشته باشد عهده‌دار کار انسان می‌شود، چرا به همسایه می‌گویند ولی؟ برای اینکه اگر انسان مشکلی پیدا کند اول کسی که به داد او می‌رسد همسایه است. ما وقتی که برویم ماده‌ی ولی را بررسی کنیم چنین چیزی است. در نتیجه در ریشه‌ی این ماده ولی، در آن عهده‌دار شدن کار دیگری وجود دارد، قرب برای اینکه این کاری را برای او انجام بدهد، عهده‌دار شدن کار دیگری در ناصر، در محب، در حلیف، رفیق و تمام اینها، ولیّ یتیم، ولی زن، همه‌اش به همین معناست.

در این کتاب التحقيق فی کلمات القرآن الکریم بعد از اینکه از این کتب لغت این معنای ولی را نقل می‌کند ایشان می‌گوید «إن أصل الواحد فی المادة هو وقوع شیءٍ وراء شیءٍ مع رابطةٍ بينهما» یک شیئی پشت یک شیئی قرار بگیرد و یک رابطه‌ای بین اینها باشد و الراء اعم من القدام و الخلف، البته وراعی که اینجاست اعم از این است که پشت یا جلو قرار بگیرد، كما أن الشیئین اعم أن یكونا مختلفین وجوداً، أو بلحاظ المحل و الاعتبار و اما مفاهیم القرب و الحبّ و النصر، و المتابعة فمن آثار الاصل، ایشان می‌گوید قرب خودش معنای اصلی ماده‌ی ولی نیست در حالی که مقایس اللغة می‌گوید اصل صحیح یدلّ علی قرب، اما ایشان می‌گوید نه، ولی را جایی می‌گویند که یک شیئی کنار شیء دیگر یا جلوی یک شیئی مع رابطه بینهما.

به نظر ما این تکلف است، ولی همان معنای قرب را دارد، منتهی قرب برای چه؟ قرب برای اداره‌ی کار دیگری، برای اینکه کاری را برای او انجام بدهد، مجرد قرب، عرب تعبیر به ولی نمی‌کند، اما اگر کسی کنار دیگری نشست ولو می‌خواهد یک مقداری او را دلگرم صحبت کند، این هم باز تعبیر به ولی می‌شود.

قربی که برای این باشد که کاری برای آن موجودی که به او نزدیک شده انجام بدهد، این تعبیر به ولی می‌شود، نه اینکه بگوئیم قرب از آثارش است، لذا ایشان می‌گویند من مصادیقه، از مصادیق این اصل، الولاية بمعنی تدبیر امور الغير و القيام بکفایة جریان حیات و معاشه، یکی از مصادیقی که برای معنای اصل این کلمه هست ولایت است، یعنی تدبیر امور غیر، قیام به کفایت جریان حیات غیر و معاش غیر، فإنّ الولی و المتولی واقع وراء المتولی علیه و رابطة بینهما تدبیر الامور و القيام، ولی و متولی

وراء متولّی علیه است و رابطه‌ای که بین این دو است تدبیر امور است و بعد اولویّت، تولیّت، تولّی همه را می‌گوید از مصادیق این معناست، معنا را می‌گوید، اینکه یک شیئی وراء شیئی مع رابطهٔ بینهما، ایشان آمده کلمه‌قرب را برداشته و به جای آن وراء گذاشته، در حالی که در هیچ یک از کتاب‌های لغت ما کلمه‌ی وراء را ندیدیم، اکثر لغویین همین قرب را مطرح می‌کنند، قرب برای اداره، برای سرپرستی، محبّ، ناصر، حلیف، اینها را هم اگر می‌گویند ولی، برای این است که اینها هم نزدیک به انسان می‌شوند برای اینکه کاری برای انسان انجام بدهند و عهده‌دار امور انسان شوند، این معنای لغوی برای ولی است.

آیه می‌فرماید **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**، خدا ولیّ شماست، یعنی موجودی که به شما نزدیک است و امور شما را تدبیر می‌کند، یعنی خود این نزدیک بودن یک لطف و لطافتی در معنای ولایت است، موجودی که از انسان دور است نمی‌تواند ولیّ انسان باشد و لذا خدا، رسول و امام، نزدیکترین موجودات به انسان هستند چون ولیّ انسان هستند. آیه می‌فرماید آنکه از همه به شما نزدیکتر است و با شما رابطه دارد طبق معنای لغوی‌اش و برای تدبیر و امور شماست، خداست و رسول خدا و الذین آمنوا.

اینجا کسی هست به نام فضل بن روزبهان که کتابی دارد در رد بر همین اعتقادات امامیه و شبهاتی که مطرح کرده در ردّ بر این استدلالات، که این کتابش در کتاب احقاق الحق آمده، در جلد دوم صفحه 408 می‌گوید **إِنَّ الْمُرَادَ مِنَ الْوَلِيِّ النَّاصِرُ**، این آیه که می‌گوید **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** یعنی کسی که کمک شما می‌کند، چرا؟ می‌گوید **فَإِنَّ الْوَلِيَّ لَفَضٌّ مُشْتَرَكٌ**، یک مشترک لفظی است، يقال للمتصرّف، مثل النبی اولى بالمؤمنين من انفسهم که آنجا دیگر روشن است معنای تصرّف دارد، يقال للمتصرّف و الناصر و المحب و الاولى بالتصرف كولى الصبى والمرءه، بعد می‌گوید و المشترك إذا تردد بين معاني يلزم وجود القرينه لمعنى المطلوب منه، مشترك وقتی که مردد بین معانی شد، شما قاعده‌تان در مشترک لفظی چیست؟ می‌گوییم هر معنایی را بخواهد اراده کند قرینه‌ی معینه لازم دارد و هاهنا کذلک، در این آیه هم کلمه‌ی ولی مشترک لفظی است ما قرینه داریم بر آنچه که شما می‌گوئید به معنای متصرّف است و بعد می‌گوید فلا يكون هذا نصّاً على امامة علي عليه السلام، پس نمی‌توانید بگوئید آیه نصّ بر امامت امیرالمؤمنین است فبطل الاستدلال به.

حالا این قسمت کلامش را جواب بدهیم؛ ما می‌گوئیم این کلمه «ولی» از دو حال خارج نیست، یا مشترک معنوی است یا مشترک لفظی، اگر آمديم به این معنا برگردانیم، ولی یعنی کسی که قرب به کسی پیدا می‌کند برای اداره امور او، برای قیام به امر او و تدبیر امور او، آن وقت این معنا مشترک بین همه است، صديق، محب و ناصر همه تحت همین عنوان قرار می‌گیرند، اگر ما گفتیم ولی مشترک معنوی است یعنی آن کسی که قُرْبَ للقيام بالأمر، نزدیک می‌شود برای اینکه کار او را انجام بدهد، آن وقت مطلب خیلی روشن می‌شود. سلطان ولیّ من لا ولیّ له، ولی المرأة، ولی الصبى، ولی الرعية، همه‌اش همین معنا را دارد، حالا اگر حرف این فضل بن روزبهان را بزنیم بگوئیم این معانی قدر جامع ندارد، محب، حلیف، ناصر، متصرّف، اصلاً اینها قدر جامع ندارد، پس ادعای اول ما این است که اینها قدر جامع دارد، آن قدر جامع موضوعّ له برای ولی است، وقتی اینطور شد دیگر ما قرینه نیاز نداریم، این حرف اول ماست.

حالا اگر سلّمنا که این معانی متعدد است و اینجا اشتراك لفظی وجود دارد، می‌گوئیم یک معنا همان متصرّف است، یک معنا به قول شما ناصر است، که اینها بیشتر روی ناصر تکیه دارند. ما می‌خواهیم عرض کنیم قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع چیست؟ **«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»** اگر مسئله‌ی ناصر باشد همانطوری که می‌گوئیم المؤمن اخ المؤمن، المؤمن ناصر المؤمن، هر مؤمنی ناصر مؤمن است، در حالی که این آیه دارد محدود می‌کند، **إِنَّمَا** آورده، خدا رسول و یک گروه خاص را فقط می‌گوید، می‌گوید اینها ولی هستند، آیا این تناسب دارد که ما بگوئیم مراد از اینها ناصر است، در اینصورت انما نمی‌خواست، می‌خواست بگوید خدا ناصر است، پیامبر ناصر است، همه‌ی مؤمنین، بعضهم ناصر بعض است، نه حصر لازم داشت و نه اینکه آن والذین آمنوا را محدود به یک گروه خاصی کند. حالا این کلام فضل بن روزبهان تا دنباله‌اش را ان شاء الله هفته آینده.

وصلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین